

باز باران

باز باران...

(جلد اول)

مریم رضاپور

تهران - ۱۳۸۹

سرشناسه	: رضاپور، مریم
عنوان و پدیدآور	: باز باران / مریم رضاپور
مشخصات نشر	: تهران، مؤسسه انتشارات علی، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ج. ۲ (۱۳۶۴ ص.)
شابک	: (دوره) 8 - 064 - 193 - 964 - ISBN 978
شابک	: (ج. ۱) 7 - 058 - 193 - 964 - ISBN 978
شابک	: (ج. ۲) 1 - 063 - 193 - 964 - ISBN 978
یادداشت	: فیفا.
موضوع	: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ب۱۶ ض / PIRA۰۷۶۷
رده‌بندی دیوبی	: ۸۴۳ / ۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۹۳۹۵۷

باز باران،
باترانه،
با گوهرهای فراوان
می خورد بر بام خانه.

من به پشت شیشه تنها
ایستاده
در گذرها،
رودها راه افتاده.

یادم آرد روز باران
گردش یک روز دیرین
خوب و شیرین
توی جنگل‌های گیلان.

کودکی ده ساله بودم
شاد و خرم

نشر علی: خیابان انقلاب - خیابان روانمهر، شماره ۱۳۶

تلفن: ۶۶۴۹۱۲۹۵ - ۶۶۴۹۱۸۷۶

باز باران (جلد اول)

مریم رضاپور

ویراستار: مرضیه هاشمی

نمونه‌خوان اول: عادل خسر و آبادی

نمونه‌خوان نهایی: سپیده شفق نژاد

چاپ اول: بهار ۱۳۸۹

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

حروفچینی: گنجینه

لیتوگرافی: اردلان

چاپ: الوان

صحافی: آزاده

حق چاپ محفوظ است.

شابک جلد اول ۷-۰۵۸-۱۹۳-۹۶۴-۹۷۸

شابک دوره ۸-۰۶۴-۱۹۳-۹۶۴-۹۷۸

آدرس وبسایت: www.alipub.ir

آدرس پست الکترونیک: Info@alipub.ir

دوره دو جلدی: ۲۲۰۰ تومان

نرم و نازک
چست و چابک
از پرنده،
از خزنده،
از چرنده،
بود جنگل گرم و زنده.
با دو پای کودکانه
می دویدم همچو آهو،
می پریدم از لب جو،
دور می گشتم ز خانه.
می کشانیدم به پایین،
شاخه‌های بیدمشکی
دست من می گشت رنگین،
از تمشک سرخ و مشکلی.
می شنیدم از پرنده،
داستانهای نهانی،
از لب باد و زنده،
رازهای زندگانی
اندک اندک، رفته رفته، ابرها گشتند چیره.
آسمان گردید تیره،
بسته شد رخساره‌ی خورشید رخشان
ریخت باران، ریخت باران.

جنگل از باد گریزان
چرخ‌ها می زد چو دریا
دانه‌های گرد باران
پهن می گشتند هر جا.
برق چون شمشیر بران
پاره می کرد ابرها را
تندر دیوانه غران
مشت می زد ابرها را.
بس دلارا بود جنگل،
به، چه زیبا بود جنگل!
بس فسانه، بس ترانه،
بس ترانه، بس فسانه.
بس گوارا بود باران
به، چه زیبا بود باران!
می شنیدم اندر این گوهر فشانی
رازهای جاودانی، پندهای آسمانی؛
«بشنو از من، کودک من
پیش چشم مرد فردا،
زندگانی - خواه تیره، خواه روشن -
هست زیبا، هست زیبا، هست زیبا.»

به نام آن که تقدیر را رقم می زند

خدایا اگر بناست بسوزم طاقتم ده
و اگر بناست بسازم قدرتم ده.

روی سجاده‌ام می‌نشینم. با خدای خوبم راز و نیاز دارم. اشکم جاری می‌شود، زیرلب زمزمه می‌کنم و از خدای خوب و مهربان سلامتی آنای عزیزم رو طلب می‌کنم. به‌پروردگار مهربانم می‌گم که دل من نازکه و طاقت غم نداره. آنا بیماره و اون می‌دونه که من چه قدر آنا رو دوست دارم پس نیاره اون روزی که بین من و مادر بزرگ عزیزم جدایی بی‌افته. خدای خوب و قشنگم خودت خوب می‌دونی که من هنوز خیلی جوونم و خیلی زوده که بخواهی سرد و گرم روزگار رو بهم بچشونی. چرا که سینه‌ام تنگه و قلبم مثل قلب گنجشک برای با عزیزان بودن تاپ تاپ می‌کنه. البته می‌دونم که جسارته و نباید به‌درگاهت فضولی کنم. می‌دونم که این شایسته‌ی یک بنده‌ی خوب نیست. حالا شاید که من بنده‌ی خوبی نباشم، اما می‌خوام که باشم و از تو می‌خوام کمکم کنی. این رو هم می‌دونم که تو به‌همه‌ی ضمایر قلبی ما آگاهی، با این همه دوست دارم باهات حرف بزنم. بر شیطان لعنت، بله می‌دونم که نباید با خدای خودم این‌طور صحبت کنم. این رسم ادب نیست، آخه مامان می‌گه باید برای مناجات و دعا مراتب ادب رو به‌جا آورد. خب من چه‌طور صحبت کنم که لایق ذات مقدس تو باشه؟ در توانم نیست و زبونم قاصره. چرا که تورو والاترین می‌دونم و خودم رو ذره‌ترین ذره‌ها. همین قدر می‌دونم که دوستت دارم و می‌خوام